**تقريرات اصول جلسه46 دوشنبه 18 /9 / 98**

## تقیید :

نحوه چهارم از انحاء جمع عرفی تقیید است . اگر یکی از دو کلام مطلق باشد و دیگری مقید، کلام مقید موجب تقیید کلام مطلق می شود و باید خطاب مطلق حمل بر معنایی شود که با مقید سازگاری داشته باشد . همانطور که در بحث تخصیص هم گفته شد انچه داخل در محل بحث است تقیید به قید منفصل است چراکه در تقیید به متصل دو کلام نداریم تا صحبت جمع عرفی بین الکلامین به میان اید . بله فی حد نفسه تقیید هم مثل تخصیص دارای دو قسم متصل و منفصل است .

در تقييد دو مطلب جای بحث دارد ؛ یکی بیان نکته تقیید احد الخطابین نسبت به خطاب اخر است که درضمن این بحث ، اقسام اطلاق و تقیید هم طبعا بیان می شود.

مطلب دوم هم این است که اگر تقیید را به عنوان جمع عرفی قبول کردیم ایا اختصاص به احکام الزامیه دارد یا در مستحبات هم مطلق حمل بر مقید می شود ؟

### مطلب اول ؛ نکته تقیید و اقسام مطلق و مقید

باتوجه به خصوصیاتی که در اطلاق و تقیید وجود دارد ، مقصود از اطلاق کلام این است که متکلم در کلامش عنوانی دال بر طبیعت بیاورد و در این کلام ، قیدی برای ان نیاورد این خطاب با جریان مقدمات حکمت اطلاق دارد ؛ مثل اعتق رقبة که مستفاد از این خطاب این است که هر رقبه ای عتقش کافی است و تعین در حصه خاصی ندارد . مقدمات حکمت هم در بحث اطلاق و تقیید گفته شده است که عمده این مقدمات این است که احراز شود ولو با اصل عقلایی که متکلم در مقام بیان تمام مقصودش می باشد و دیگر این که قیدی ذکر نشده باشد . با این مقدمات ، اطلاق برای کلام منعقد می شود .

در همان جایی که یک طبیعتی برای حکم ذکر می شود اگر در خطاب قیدی دال بر تقیید وجود داشته باشد معلوم است که مفاد نهایی خطاب اطلاق نیست زیرا یکی از مقدمات حکمت عدم ذکر قید است که در خود خطاب این قید ذکر شده است . لذا این خطاب اطلاق ندارد .

در تقیید به قید متصل معلوم است که از خطاب بیش از مفاد مقید استفاده نمی شود. عمده تقیید به قید منفصل است . مثل اینکه در یک خطاب به صورت مطلق گفته باشند اعتق رقبه و در یک خطاب متعلق یا موضوع حکم مقید به قیدی باشد . در این موارد باید به تقیید ان مطلق حکم کنیم که مقصود از تقیید مطلق این است که هر چند با تمام شدن کلام اول ، ظهور در اطلاق منعقد شده است ولی حجیت این ظهور مادامی است که دلیل مقید نیامده باشد . با امدن دلیل مقید ، حجیت ظهور مطلق ضیق می شود . مثل موارد تخصیص عام به دلیل منفصل . در خاص منفصل هم دلیل خاص ، در ظهور عام تصرف نکرد بلکه حجیت عام را ضیق کرد . ایا در دلیل مطلق هم همینطور است که تصرف در حجیت دلیل اول می کند یا دلیل اول در همان دایره مطلق به حجیت خود باقی می ماند .برای روشن شدن حکم مساله ، باید اقسام مطلق و مقید را بررسی کنیم تا ببینیم در همه اقسام ، تقیید می اید یا فقط در بعضی از اقسام و اگر در جایی تقیید بود ملاک و نکته ان چیست .

### اقسام مطلق و مقید

مطلق و مقید یا متنافیین هستند یعنی در سلب و ایجاب با هم اختلاف دارند یکی می گوید اعتق رقبة و دلیل دیگر می گوید لا تعتق الرقبة الکافرة یا یک دلیل می گوید اکرم العالم دلیل دیگر می گوید لا تکرم العالم الفاسق و یا متحد در سلب و ایجاب هستند . در این قسم دوم یا حکم انحلالی است یا حکم واحد است و مطلوب در بین صرف الوجود است و هر دو خطاب در مقام بیان حکم برای مطلوب واحد که صرف الوجود است می باشند . بنابراین مجموع اقسام سه قسم می شود . مثال برای قسم دوم این است که در باب غرر داریم نهی النبی عن الغرر و نیز داریم نهی النبی عن بیع الغرر . در اینجا حکم انحلالی است چون صحت معامله برای افراد معامله انحلالی است . مثال برای قسم سوم این است که ان افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة و در دیگری امده باشد اعتق رقبة مومنة . مطلوب صرف الوجود عتق رقبه است يک رقبه است که ازاد کردنش واجب است و این رقبه واحده ، خطاب مطلق به اطلاقش می گوید هر رقبه ای باشد اما خطاب دوم می گوید خصوص رقبه مومنه .

در قسم اول که مختلفین می باشند مثل اعتق رقبة و لا تعتق رقبة کافرة ، لا اشکال که حمل مطلق بر مقید لازم است و خطاب ثانی موجب تقیید اطلاق خطاب اول می شود و نکته ان همانی است که در باب تخصیص گفته شد که متکلم واحد می تواند مراداتش را با کلمات منفصله بیان کند نه اینکه لزوما با یک کلام . به همان وجه قرینیت خاص که باعث تقدیم بر عام می شد در قسم اول هم که مختلفین هستند قرینیت مقید باعث تقدیمش بر مطلق می شود . اگر کسی در عام و خاص وجه قرینیت را اقوائیت خاص دانست در اینجا هم باید قائل شود که اقوائیت مقید در دلالت موجه قرینیت ان است اما اگر کسی قرینیت را در آنجا به خصوصیت مورد دانست که مرحوم محقق نایینی و اعلام بعد ایشان قائل هستند در اینجا هم باید همین مبنا را بپذیرد .

قسم دوم که متحدین می باشند و حکم انحلالی است ، رأی عام این است که تقییدی اتفاق نمی افتد . چون بین الکلامین تنافی وجود ندارد تا احتیاجی به جمع باشد . دلیل مطلق حکم را برای همه افراد غرر قرار داده و دلیل مقید برای بعضی افراد . صدور نهی از این حصه خاص که معنایش عدم صدور نهی از بقیه حصص نیست . این مورد خاص مثلا مورد ابتلاء بوده که از ان نهی شده است و لذا دلالت ندارد که بقیه حصص نهی ندارد . برای همین کلام اول به اطلاق خودش باقی گذاشته می شود و تقییدی رخ نمی دهد .

قسم سوم جایی است که دو خطاب مطلق و مقید متحدین هستند اما حکم واحد است . در این قسم بین خطابین تنافی اتفاق می افتد و چون تنافی است باید جمع شود اما آیا این جمع به نحو تقیید است یا راهی غیر تقیید را باید پیش گرفت ؟

وجه تنافی هم این است که با توجه به اینکه مطلوب در بین صرف الوجود عتق است و به عدد افراد رقبه انحلال در کار نیست ، ان خطاب مطلق مقتضای اطلاقش این است که مکلف مرخص است در عتق هر رقبه ای و ترخیص در تطبیق دارد و خطاب دوم یعنی اعتق رقبه مومنه هم می گوید موضوع خصوص رقبه مومنه است که عتقش تکلیف دارد . با توجه به اینکه حکم واحد است و حکم واحد هم متعلق واحد باید داشته باشد ، این دو خطاب در تعیین متعلق حکم تنافی پیدا می کنند ؛ خطاب اول می گوید متعلق عتق هر رقبه ای است و خطاب دوم می گوید متعلق خصوص عتق رقبه مومنه است . این دو خطاب در تعیین متعلق واحد تنافی پیدا می کنند .

در اینجا رای عام این است که باید حمل مطلق بر مقید کرد و مراد جدی ، همان خصوص عتق رقبه مومنه است . در تعیین متعلق ، خطاب دوم را مقدم می کنند و خطاب دوم را قرینه بر خطاب اول قرار می دهند .

اولین وجهی که برای این تقیید به نظر می رسد این است که خطاب دوم چون در خصوص رقبه مومنه امده و از جهت موردی خصوصیت دارد ظهورش اقواست و لذا نسبت به خطاب اول قرینیت پیدا می کند . ولی مرحوم اخوند در بحث مطلق و مقید فرموده ممکن است کسی اشکال کند که شما از این سمت نگاه کردید و جمع کردید و دومی را قرینه برای اولی قرار دادید ولی ممکن است که قرینه از آن سمت هم درست شود به اين نحو که در سنجش با خطاب اول (که حکم لزومی را بیان می کند به این مفاد که در امتثال این حکم لزومی ، همه افراد رقبه علی حد سواء هستند) خطاب دوم که می گوید رقبه مومنه را ازاد کن ، حمل بر افضل الافراد شود یعنی درست است که از نظر حکم لزومی همه افراد رقبه مساوی هستند اما رقبه مومنه افضل الافراد است . بنابراین تعين ندارد که خطاب دوم را قرینه برای اولی قرار دهید .

در جواب از این اشکال وجوهی برای تعین تقیید و حمل مطلق بر مقید بیان شده است . یکی از وجوهی که به صراحت در کلام مرحوم اخوند امده این است که با توجه به همان مبنای خود ایشان که ملاک در تقییدات اظهریت است ، به دو طرف که نگاه کنیم در خطاب اول یک ظهور داریم که ظهور اعتق رقبه در اطلاق است که مومنه و غیر ان فرقی ندارد و در مقابل به خطاب دوم که نگاه کنیم ظاهرش این است که عتق رقبه مومنه به نحو تعیین است نه اینکه یک مصداق از مصادیق واجب تخييری است ولی فضیلتی بیشتر داشته باشد . در مقایسه این دو ظهور می یابیم که ظهور خطاب دوم در تعیین اقوی است ولذا مقدم است . در نتیجه بین دو خطاب التیام پیدا می شود و از باب اینکه خطاب دوم اقوی ظهورا است باید با ان خطاب اول را تقیید زد .

وجه دیگر که عمده وجوه است و از کلام مرحوم اخوند هم استفاده می شود این است که در مواردی که دو نحوه جمع محتمل است ، یکی جمع به تصرف در ناحیه حکم و دیگری به تصرف در ناحیه موضوع ، جمع موضوعی مقدم بر جمع حکمی است . در اینجا دو نحوه جمع وجود دارد ؛ یکی حمل اعتق رقبه بر رقبه مومنه و دیگری تصرف در حکم که ظهور در وجوب و تعیین در اعتق رقبه مومنه را حمل بر استحباب کنیم . عرف از میان این دو نحوه ،جمع در ناحیه موضوع را مقدم می کند و مطلق را حمل بر مقید می کند . لذا در این قسم سوم تقیید اتفاق می افتد و حمل بر افضل الافراد درست نیست . وجه تقدیم و تقیید ، خاص بودن مورد خطاب دوم است که باعث قرینیت نسبت به خطاب اول می شود.

بنابراین در اقسام سه گانه مطلق و مقید در قسم اول و سوم تقیید ثابت است ولی در یک قسم که قسم دوم باشد خیر.

### مطلب دوم ؛ اختصاص و یا عدم اختصاص تقييد به تکالیف الزامیه

اخوند در بحث اطلاق و تقیید در ادامه اشکال و جواب های قبل می فرماید که لازمه پذیرش حمل مطلق بر مقید و تقیید به عنوان جمع عرفی این است که در مستحبات هم حمل بر مقید کرد با وجودی که مشهور در مستحبات این است که مقید بر استحباب موکد حمل می شود .

دو وجه از کلام مرحوم اخوند در باسخ به این اشکال استفاده می شود :

وجه اول این است که چون غالب در این باب این است که از حیث ملاک و از جهت محبوبیت ، افراد اختلاف دارند ، این غلبه باعث می شود که بگوییم مطلق ، استحباب را برای همه بیان می کند و این مقید که به خصوص ذکر شده است به خاطر این بوده که ملاک شدید در ان وجود داشته است . لذا حمل بر افضل الافراد می شود نه اینکه مطلق را حمل بر مقید کنیم .

در کلام اقای خویی و اعلام دیگر به مرحوم اخوند اشکال شده است که این مجرد غلبه تعدد مرتبه که باعث رفع ید از تقیید نمی شود . اگر در مرحله قبل تقیید را قبول کردید و پذیرفتید که خطاب مقید قرینیت دارد این غلبه مانع از ظهور مقید در قرینیت نمی شود .

وجه دوم این است که در باب مستحبات مطلق را حمل بر مقید نمی کنیم چون در مستحبات قاعده مسلم تسامح در ادله سنن داریم که باعث می شود صرف بلوغ ثواب بر عملی موجب شود ان عمل مستحب شرعی شود . در اینجا هم اصحاب و مشهور با امدن خطاب مقید از اطلاق رفع ید نمی کنند چون با خود خطاب مطلق ، بلوغ الثواب نسبت به همه افراد شده است . مثلا اگر در زیارت امام حسین علیه السلام خطاب مطلقی داشته باشیم که بدون هیچ قیدی نسبت به ایام خاص امر به زیارت می کند و در کنار ان روایتی داشته باشیم که امر به زیارت در موعد خاصی می کند ، همین مقدار که روایت مطلق به اطلاقش دلالت بر مطلوبیت زیارت دارد بلوغ الثواب بر بقیه افراد هم شده است . ولو جمع عرفی ممکن باشد اما مانع از اخذ به دلیل مطلق نمی شود عبارت مرحوم اخوند این است : أنه كان بملاحظة التسامح‏ في أدلة المستحبات و كان عدم رفع اليد من دليل استحباب المطلق بعد مجي‏ء دليل المقيد و حمله على تأكد استحبابه من التسامح فيه [[1]](#footnote-1).

سه شنبه 19 / 9 / 98 جلسه47

بحث در این بود که چرا مشهور در غیر الزامیات یعنی مستحبات و مکروهات قائل به حمل مطلق بر مقید نشدند . مرحوم اخوند در متن کفایه دو وجه برای مبنای مشهور ذکر کردند .

وجه دوم این بود که در باب مستحبات قاعده تسامح در ادله سنن داریم و با امدن دلیل مطلق ، بلوغ ثواب نسبت به تمام افراد مطلق درست می شود و با همین خطاب مطلق استحباب همه افراد ثابت می گردد .

#### اشکال مرحوم اقای خویی به وجوه مرحوم اخوند :

نسبت به این وجه دوم اشکالاتی در کلام مرحوم اقای خویی مطرح شده است .

اشکال اول : اگر قاعده تسامح را قبول کنیم و از ان استحباب هم استفاده کنیم ، در جایی تطبیق می شود که عنوان بلوغ الثواب صدق کند . اگر در موارد اطلاق و تقیید قبول کردید که مقید قرینه عرفیه حساب می شود دیگر با امدن دلیل مقید ، دلیل مطلق دلالت حجتی بر استحباب ما عدای مقید ندارد تا بلوغ الثواب صادق باشد (يا اصلاً دلالت ندارد کما هوالحال در مقيد متصل ، يا ظهورش دراطلاق حجيت ندارد کما هوالحال در مقيد منفصل). مثلا اگر دلیل مطلق داشته باشیم که زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان مستحب است و قیدی نسبت به شب و روز نداشت ، ولو این دلیل در نظر اول اطلاق دارد ولی وقتی دلیل دوم امد که زیارت امام حسین علیه السلام شب نیمه شعبان استحباب دارد ، چنانچه این دلیل مقید قرینه عرفیه برای تحدید مراد از خطاب مطلق باشد ، بعد از امدن دلیل دوم دیگر دلالت دلیل مطلق بر بلوغ ثواب بر زیارت در روز حجيت ندارد . دیگر مطلقی نیست که قاعده تسامح را بخواهید نسبت به روز جاری کنید .

اشکال دوم : قاعده تسامح ولو مستند به روایات صحیحه و معتبره است ولی در بحث تسامح گفته شده که قول صحیح این است که از ان ادله ، نمی توان حکم شرعی استحباب را استفاده کرد . نهایت چیزی که دلالت می کند این است که اگر شخص به رجاء رسیدن به ثواب ، عملی را انجام دهد ثواب موعود به او داده می شود . اما استحباب به عنوان حکم شرعی از ان استفاده نمی شود .

اشکال سوم : اگر از اشکال دوم که مبنایی است رفع ید کنیم ، وجهی ندارد که بگوییم که خطاب مقید افضل الافراد را بیان می کند . نهایتا شما در این مثال ، با تمسک به خطاب مطلق ملتزم می شوید که زیارت در روز هم مستحب است اما اینکه زیارت در شب افضل است ، از خود این امر به زیارت در شب نمی شود استفاده کرد بلکه دلیل خاص دلالت بر استحباب این فرد از زیارت می کند و بقیه افراد هم دلیل مطلق دلالت بر استحبابشان می کند .

البته ممکن است مرحوم اخوند از این اشکال سوم جواب دهد که فی حد نفسه موجب حمل بر افضلیت و تاکد نمی شود اما از انجایی که خطاب مطلق به اطلاقش باقی مانده است و همانطور که استحباب را در غیر شب اثبات می کند نسبت به شب هم همچنان دلالت بر استحباب دارد وقتی با این فرض ، دلیل مقید استحباب را برای خصوص زیارت در شب ثابت کند متفاهم این است که این فرد افضل است .

#### وجوهی دیگر برای اختصاص

مرحوم محقق نایینی وجه دیگری را در اجود بیان کرده است که این وجه در کلام مرحوم اقای خویی در محاضرات با توضیح بیشتری مطرح شده است .

**وجه سوم :** محقق نایینی در اجود فرموده است که این حمل مطلق بر مقید به این خاطر است که چون بین الخطابین تنافی وجود دارد برای رفع تنافی خطاب مطلق را بر مقید حمل می کنند . این تنافی اختصاص به تکالیف الزامیه دارد و در جایی که الزامی نباشد تنافی هم وجود ندارد و لذا حمل مطلق بر مقید وجهی ندارد و ما به خطاب مطلق اخذ می کنیم . زیرا اگر حکم ثابت در ناحیه مقید حکم استحبابی باشد ، متضمن ایجاب نخواهد بود بلکه مخالفت نسبت به ان جایز است و چون جواز ترک دارد بین این خطاب مقید و خطاب مطلقی که مستلزم جواز تطبیق این طبیعت مستحبه بر کل فرد فرد هست تنافی پیدا نمی شود. ایشان در ادامه فرموده است که از اینجا معلوم می شود انچه دخالت در حمل مطلق بر مقید دارد این است که خطاب مقید متضمن حکم الزامی باشد والا اگر حکم استحبابی داشته باشد همین باعث می شود که تنافی برداشته شود . در حقیقت ریشه تنافی اینجاست که خطاب مقید حکم الزامی در بر داشته باشد و لذا در صورتی که هردو یا خصوص مقيد متضمن حکم غیر الزامی باشد(هرچند مطلق متضمن حکم الزامي باشد) تنافی وجود نخواهد داشت .

بله اگر جایی فرض شود که خطاب مطلق ناظر به درجه خاصی از طلب و خطاب مقید هم ناظر به همان در جه از طلب باشد در این صورت تعاند فرض می شود اما ما چنین فرضی نداریم که خطاب مقید بگوید همان درجه از طلب که در خطاب مطلق امده ، در خصوص بعضی از افراد است . مثلا خطاب مقید بگوید همان ثوابی که در مطلق زيارت نيمه شعبان امده ، در خصوص زیارت شب نیمه وجود دارد .

بنابراین محقق نایینی در همه موارد استحباب به مطلق اخذ می کند و در این جهت فرقی بین موارد مختلف نگذاشته است .

در کلام مرحوم اقای خویی اصل این وجه مورد قبول قرار گرفته که دلیل بقاء اطلاق در مستحبات ، همین عدم التنافی است اما این طور نیست که بتوانیم در همه موارد خطابات مطلق و مقید در مستحبات ، این قاعده را پیاده کنیم و مطلق را به اطلاقش بگذاریم بلکه باید تفصیل دهیم . زیرا برای مطلق و مقید در مستحبات صور مختلفی فرض می شود :

صورت اول : طلبی که در دلیل مقید امده دارای مفهوم باشد . مثلا در دلیل مطلق امده باشد که نماز شب مستحب است و دلیل مقید لسانش به این کیفیت باشد که اگر شب از نیمه بگذرد نماز شب مستحب است . این دلیل دوم ولو در مورد تکلیف استحبابی وارد شده اما به اقتضای مفهوم شرط استحاب نماز شب را قبل از نیمه شب نفی می کند . بدون اشکال باید در این صورت حمل مطلق بر مقید را بپذیریم .

صورت دوم : دلیل مقید و مطلق در حکم مختلف باشند. در دلیل مطلق امده باشد که اقامه در نماز مستحب است و در دلیل دوم امده باشد که مکلفی که می خواهد اقامه بگوید اقامه در حال حدث یا در حال جلوس نگوید و یا نهی کند از اقامه ای که اثنائش تکلم به کلام آدمی می کند . این خطابات که علی تقدیر خاص نهی می کند از عملی که در خطاب مطلق ، مستحب قرار داده شده موجب تقیید خطاب مطلق می شود . زیرا قاعده عامه ثانویه در باب اوامر و نواهی در عبادات و معاملات این است که این اوامر دال بر حکم مولوی نیستند بلکه ارشاد به شرطیت و مانعیت می کنند . امر ، ارشاد به شرطیت می کند و نهی ، ارشاد به مانعیت . دلیلی که می گوید در حال جلوس اقامه نگو دلالت بر مانعیت می کند و در حقیقت نافی دلیل مطلق قبلی می شود که استحباب را به صورت مطلق ثابت می کند . در اینجا هم دلیل مقید اطلاق را تقیید می زند .

صورت سوم : امر در دلیل مقید ، متعلق به نفس تقید است نه به قيد . مثل این که در دلیل مطلق امده باشد که اقامه در نمازها مستحب است و در دلیل دیگر امده باشد که اقامه که می گویید در حال قیام یا در حال طهارت باشد امر شده به تقیید متعلقِ امرِ مطلق به قید خاصی . امر به قید نخورده به تقیید خورده است . در اين صورت هم باید مطلق بر مقید حمل شود. امر در اینجا که امر به ایجاد اقامه در حال طهارت و قیام می باشد طبق قاعده عامه ثانویه ، ارشاد به شرطیت می کند . همانطور که اگر در خطاب مطلق حکم الزامی بیان می شد خطاب مقیدی که دال بر شرطیت بود موجب تقیید می شد در مستحبات هم وقتی مقید ارشاد به شرطیت می کند دلیل مطلق را قید می زند .

قسم چهارم : قسم چهارمی هم در باب مستحبات وجود دارد که ممکن است غالب موارد از همین قسم باشد . جایی که دلیل دلالت می کند بر استحباب امری به نحو مطلق مثل اینکه زیارت امام حسین علیه السلام به صورت مطلق نسبت به همه زمان ها مورد امر قرار بگیرد و در کنار آن ، امر به زیارت در ایام خاصی هم وجود داشته باشد . در این قسم چهارم حمل مطلق بر مقید نمی شود به همان وجهی که در کلام محقق نایینی امده بود . زیرا موجب حمل تنافی بود که در اینجا نیست . تنافی در خطابات الزامیه وجود دارد مثل اعتق رقبه که با اعتق رقبه مومنه تنافی دارد چراکه یکی می گوید در تطبیق ازادی اما دیگری می گوید باید بر خصوص این حصه تطبیق کنی . ولی در مستحبات که دلیل نمی گوید حتما باید این را انجام بدی چون ترغیب همراه با ترخیص در ترک است و برای همین باعث می شود که تنافی بین الخطابین صورت نگیرد .

انچه مهم است همین قسم رابع است که وجهی که بیان شده برای ان وجه تامی است . اما در ان سه قسم که حمل مطلق می شود ایا این فرمایش ایشان در هر سه قسم تمام است ؟

ممکن است که حمل را در قسم اول قبول کنیم یعنی در جایی که دلیل مقید با مفهوم لسان نفی داشته باشد . این قسم اول شبیه یا عین همانی می شود که مرحوم نایینی مصداق فرض نادر قرار داده بود . اما قسم دوم و سوم که یکی مورد نهی بود و دیگری مورد امر و به خاطر ارشادیت فرمود باید حمل کنیم محل اشکال است . چون ولو به لسان امر امده که اگر لزومی بود باید حمل بر شرطیت یا مانعیت می شد اما اگر نکته مرحوم اخوند را قبول کنیم که غالب در مستحبات تعدد مراتب محبوبیت است اینجا هم جواب می دهیم که ارشادیت فی حد نفسه ممکن است اما با توجه به تعدد مراتب محبوبیت اگر دلیلی بگوید که اقامه ات را در حال جلوس انجام نده ارشاد به نقص ثوابی است که در اقامه در حال جلوس دارد و در امر هم ارشاد به افضل الافراد است نه اینکه ارشاد به شرطیت باشد و خطاب مطلق را قید بزند . بنابراین در قسم سوم و دوم تقیید واضح نیست .

**وجه چهارم** : مرحوم اقای تبریزی وجه دیگری را برای عدم حمل مطلق بر مقید در مستحبات ارائه کرده اند و فرموده اند که ممکن هست کلام مرحوم اخوند را ولو خلاف ظاهر است به این وجه برگردانیم . ایشان فرموده اند حمل مطلق بر مقید در خطابات الزامیه ای که از حیث ایجاب و سلب وحدت داشتند در جایی بود که حکم متحد باشد اما اگر حکم انحلالی باشد که حمل نمی کردیم . در باب الزامیات هم حمل مطلق بر مقید در جایی است که حکم این دو دلیلی که از حیث ایجاب و سلب یکی هستند واحد باشد . در مستحبات با توجه به کثرت تعدد مطلوبیت و فضل وحدت حکم احراز نمی شود بلکه احتمال می دهیم حکم ها متعدد باشند . این غلبه خودش موضوعيت ندارد که مرحوم اخوند فرمود اما باعث می شود جلوی احراز وحدت حکم را بگیرد . همین مقدار که حکم در بین واحد نبود تنافی برداشته می شود .

چهارشنبه 20 / 9 / 98 جلسه48

## اظهر و ظاهر :

در انحاء جمع عرفی بین کلامین متناقین چهار نوع جمع ورود ، حکومت ، تخصیص و تقیید مطرح شد . غیر از این چهار جمع ، جمع عرفی دیگری هم با عنوان مستقل در بعضی از کلمات از جمله کلمات اقای صدر بیان شده است . اگرچه واقع این جمع در لابلای کلامات دیگر محققین امده است اما مرحوم اقای صدر به صورت مستقل به ان پرداخته است . این جمع عبارت است از حمل ظاهر بر نص و یا اظهر . در حقیقت تمام موارد جمع عرفی بین الخطابین که مندرج در عناوین قبلی نباشد داخل در این عنوان پنجم است .

البته در انحاء جمع عرفی ، عنوانی قبلا در کلام مرحوم اخوند مطرح شده بود که ممکن است ان را نحوه مستقلی حساب کنیم و ان توفیق عرفی بین الخطابین است که ملاحظه مجموع الخطابین عرف را وا می دارد که یکی از دو خطاب را قرینه برای تصرف در خطاب دیگر قرار دهد . مثل مواردی که حکم ثابت برای یک فعل ، در یک خطاب به عنوان اولی باشد و در خطاب دیگر به عنوان ثانوی . مثلا ادله وجوب وضوء اطلاق داشته باشد و شامل صورت ضرر هم بشود و در مقابل ادله نفی ضرر باشد که بیانگر حکم وضوء به عنوان ثانوی است . خود ثانوی بودن عنوان ، موجب تصرف در دلیل اخر می شود و ان را به گونه ای قید می زند که منافی با خطاب دوم نباشد[[2]](#footnote-2) .

البته ممکن است کسی بگوید که این مورد داخل در موارد حکومت است چون مثالی که زده می شود نوعا مثال تقدیم لاحرج و لاضرر است که با حکومت قابل توجیه است . اما با توجه به اینکه تقدیم خطاب حکم ثانوی بر خطاب حکم اولی مختص به موارد لا حرج و لا ضرر نیست بلکه موارد دیگری هم دارد که از حکومت خارج است ممکن است قسم جدایی حساب شود . از مصادیق این جمع همان مواردی است که اجتماع امر و نهی رخ می دهد و ترکیب اتحادی است و ما نیز قائل به امتناع می شویم . در مثال وضوء با اب غصبی یا صلات در دار غصبی که وجود واحد است ، یکی از وجوه تقدیم نهی بر امر در این مورد این است که در اینجا به این دو دلیل که نگاه کنیم ، ولو فی حد نفسه اطلاق امر به وضوء و صلات مورد را بگیرد اما دلیلی که حرمت غصب را بیان می کند ، بیانگر حکم شئ به عنوان ثانوی است و عرف خطاب حکم ثانوی را مقدم می کند . در اینجا عرف با وجودی که اين مورد داخل در عناوین قبلی نیست اما بین الخطابین جمع می بندد . لذا این قسم یکی از مصادیق توفیق عرفی است که ممکن است ان را حتی از عنوان پنجم هم جدا قرار دهیم .

از این مورد که بگذریم بقیه مواردی که به عنوان جمع عرفی بین الخطابین مطرح می شود داخل در عنوان پنجم است . یعنی تقدیم اظهر و یا نص بر ظاهر. ایا این جمع صحیح است یا نه ؟

در کلمات اصولیین مخصوصا در کلمات متاخرین و همینطور در کتب فقهیه نوعا این جمع مورد قبول قرار گرفته است . اما عده ای از محققین مثل صاحب حدائق معتقدند که جمع مجاز بین الخطابین منحصر در همان عناوین قبلی مثل تقیید و تخصیص است و از انها که بگذریم موارد دیگری که به عنوان جمع مطرح می شود وجهی ندارد. به عنوان مثال برای تقدیم نص بر ظاهر مثال زده اند که یک خطاب با ظهورش دلالت بر وجوب داشته باشد و خطاب دیگر نص در ترخیص در ترک مثل لا یجب باشد یا خطابی مشتمل بر نهی باشد که ظاهر در حرمت است و خطابی هم داشته باشیم که بگوید لا باس بارتکابه .

همانطور که صاحب حدائق تعبیر کرده است مشهور امر ظاهر در وجوب را حمل بر استحباب می کنند و همینطور نهی ظاهر در حرمت را حمل بر کراهت می کنند . این حمل بر استحباب و حمل بر کراهت که شایع در کلمات فقهاء است از همین باب حمل ظاهر بر اظهر و یا نص است .

صاحب حدائق در مقدمه سادسه کتاب حدائق [[3]](#footnote-3) این جمع را انکار می کند و در کتاب الدرر النجفیه در فایده حادی عشر این حمل را مصداق تجوز دانسته است . ایشان فرموده است که این جمع اجتهاد صرف در مقابل نصوص است و چیزی است که به گردن شارع می گذارند . در مقدمه سادسه ، تخصیص و تقیید را چه در عام و خاصی که در قران وارد شده است و چه در جایی که خاص در روایات امده قبول می کند اما این نوع حمل که امر را حمل بر استحباب و نهی را حمل بر کراهت کنند را انکار می کند . صاحب حدائق می فرماید حمل امر بر استحباب نیاز به قرینه دارد و مجرد وجود معارض قرینه بر حمل نمی شود.

اما براساس نظر معروف بین الاصحاب در جایی که امر و یا نهیی داشته باشیم که ظاهر در وجوب و ظاهر در حرمت باشد و در مقابل انها دلیلی نص بر عدم وجوب و یا بر عدم حرمت باشد ، حمل ظاهر بر اظهر ویا نص را عرفی و موجب التیام بین الکلامین می دانند .

چرا باید ظاهر حمل بر اظهر و یا نص شود ؟

با توجه به اینکه تنافی بین ظاهر و نص ، گاهی در خطاب واحد است یعنی کلام متصل و گاهی در دو کلام یعنی کلام منفصل ، باید هر کدام را به صورت مستقل بررسی کنیم .

در جایی که در کلام واحد تعبیری به کار رفته که ظاهر در امری است اما قیدی نیز به کار رفته که نص یا اظهر در خلاف ان است در این موارد وجه جمع معلوم است . مثلا اگر یک دلیل بگوید "اغتسل للجمعه" و در کنار ان به صراحت امده باشد "ولکن لا باس بترکه" . در این موارد در مجموع کلام تنافی وجود ندارد . چون نسبت به کلام واحد که یقینا متکلم این حق را دارد که مرادش را با لفظ واحد بیان نکند بلکه می تواند با الفاظ متعدد بیان کنند . متکلم می تواند به جای اینکه از همان اول بگوید مستحب است غسل جمعه از دو لفظ استفاده کند لفظ اول به تنهایی ظاهر در وجوب باشد و لفظ دومی که در کنار ان می اید مانع از ظهور در وجوب شود . در اینجا تنافی وجود ندارد چون متکلم دارد مرادش را به الفاظ مختلفی تفهیم می کند . در این فرض در مجموع به متکلم نسبت نمی دهند که به ما وجوب غسل جمعه را فهماند بلکه ظهور تفهیمی در همین استحباب است . در قید متصل وجه تقدیم معلوم است چراکه متکلم برای تفهیم از مجموع دو لفظ استفاده کرده و وجود این قید مانع از انعقاد ظهور در وجوب یا حرمت می شود .

اما اگر این قیود در دو کلام باشد که محل بحث ماست وجه جمع همانی است که در تخصیص و تقیید به منفصل گفته شد . للمتکلم ان یحدد مراداته بالکلمات المنفصلة . قدر متیقن متکلم در خطاباتی که برای بیان قانون استفاده می شود ملزم نیست که به یک کلام بیان کند . البته لازم است که کلام اخر حیثیت قرینیت برای کلام اول را داشته باشد . در این موارد نص و ظاهر ، متکلم در جمله اول ولو لفظی را استعمال کرده که ظاهر در وجوب است اما چون این حق را دارد که مراد جدی اش را با خطابات منفصله بیان کند این خطاب دوم که نص بر عدم وجوب است قرینه بر خطاب اول محسوب می شود و با قرینیت خود ،تصرف در مراد جدی کلام می کند. خطاب دوم ظهور را از بین نمی برد اما این کلام اول که ظهورش با اصالة التطابق حجت بود ، طبق قرینیت خطاب دوم در مراد جدی از آن تصرف می شود و لذا دیگر حجت بر وجوب نیست . ظهورش در وجوب باقی است اما حجیت ان از بین می رود.

در این موارد نکته تقدیم ، نکته اضافه ای نسبت به تخصیص و تقیید نیست . ما نیز همانطور که در کلام صاحب حدائق امده قبول داریم که رفع ید از دلیل و حمل ان بر استحباب نیاز به قرینه دارد و مجرد وجود معارض قرینه به حساب نمی اید اما نصوصیت دلیل دوم در این مفاد خودش و یا اظهریت این دلیل در مفاد خودش که نفی الوجوب یا نفی الحرمه باشد باعث تشکیل قرینه می شود و این کبرای عام که حجیت هر ظهوری منوط به عدم وجود قرینه بر خلاف است بر آن تطبیق می شود .

همانطور که ممکن است رابطه نص و ظاهر یک طرفه باشد یعنی دلیل اول وجوب را به ظهور برساند و دلیل دوم صریج در نفی وجوب باشد ممکن نیز هست که این رابطه دو طرفه باشد. مثل مواردی که به دو چیز امر شود و احتمال وجوب تخییری نیز در کار باشد مثلا صل الظهر و صل الجمعه از همین موارد است . دلیل اول که می گوید صل الظهر دلالت می کند مامور به در ظهر جمعه نماز ظهر است و اتیان نماز ظهر در امتثال واجب کافی است . دلیل صل الظهر نسبت به این قسمت که ظهر مطلوبیت دارد نص است اما تعیینی بودن ان را با اطلاقش دلالت می کند چرا که وقتی در صل الظهر قرینه "أو فلان" نیاورد اقتضا می کند تعیینی باشد . صل الجمعه هم به همین کیفیت دلالت دارد . در این فرض با نصوصیت کل من الدلیلین در موردی که نص است از ظهور دلیل اخر رفع ید می شود . چون صل الجمعه نص در کفایت جمعه است و دلیل صل الظهر ظاهر در تعیین و عدم کفایت غیر ظهر است با نصوصیت صل الجمعه در کفایت ، ظهور صل الظهر در تعیین را نفی می کنیم . نتیجه جمع بین این دو دلیل وجوب تخییری می شود .

بله اگر موردی را فرض کنیم که احتمال تخییر داده نشود طبعا این جمع در انجا کاربرد نخواهد داشت .

بنابراین غیر از موارد قبلی ، موارد دیگری داریم که یکی از دو خطاب مقدم بر دیگری می شود و قرینیت تصرف در ان دارد .

در مواردی که تا اینجا بیان شد اظهر و نص بودن یکی و ظاهر بودن دیگری معلوم و قرینیت احدهما بر دیگری مسلم است .

مواردی نیز وجود دارد که اظهر بودن محل تردید است . این موارد باید بررسی شود و دید که کدام یک اظهر است و کدام ظاهر و یا اساسا هیچ کدام اظهر نیستند و علی حد سواء می باشند .

مورد اول تنافی بین عام وضعی و مطلق است و مورد دوم تنافی بین اطلاق بدلی و اطلاق شمولی و مورد سوم هم دوران امر بین نسخ و تخصیص .

1. - کفایه : 251 . [↑](#footnote-ref-1)
2. - کفایه: 437 . [↑](#footnote-ref-2)
3. - الحدائق الناظرة : 1/ 109 . [↑](#footnote-ref-3)